١١١

رسالة صبليه


الجزء الأول وصيته

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس پادشاهی را که مرغ دلهای مخلصان
صید دام محبت اوست . و شکر بیقیاس شهنشاهی را
که طوطی زبان شاکران پرورده شکر لطف
و مرحمت اوست . و درود نامعدود و تحف تحایای
نامحدود بر صاحب خطاب لولاک . و باعث آفرینش
انجم و افلاک . رسالت پناهی که براق رفعتش بیک
چشم زدن از زمین باسمان رسیده . و شهادت
رسالتش نسر و جان از وحش و طیر شنیده . و بر وحی و

جانشین

کسی که نیست بدینها ...

جانشین و قاضی دین و دین که مخصوص بمکالمهٔ شرواثر دو
و منصوب بمحاکمهٔ باز و کبوتر است بیت قضای باز
و کبوتر انو بقطع رسید مقرّر چه جانور است و بر آل معصوم
و عظام کرام او که مبین حلال و حرام و راهنمای کافر انام
اند و بعد این رساله ایست مختصر در بیان انواع حیوان
و اداب صید و ذبح و کیفیات آن که حسب الاشارة العلیة
اعلی حضرت شاه دین پناه ملک خیل فلک بارگاه فریدون
فر جمشید انتباه خسرو خواقین نامدار تاج بخش سلاطین
گردون اقتدار شعر شهی که وقت سخا افتاب مکرمتش
ز آسمان بزمین سیم و زر فرو ریزد سحاب بحر کف او
بفرق عالمیان بجای قطرهٔ باران گهر فرو ریزد همای
همت او آشیان کند جای که گر عقاب رود بال و
پر فرو ریزد ماه اسمان هدایت و ولایت خورشید
سپهر سلطنت و خلافت چراغ افروز خاندان حیدری
مروّج مذهب حق ائمه اثنا عشری محی مراسم جده

سیده المرسلین وخلف صدق ابیه امیر المؤمنین
السلطان بن السلطان بن السلطان والخاقان بن
الخاقان بن الخاقان شاه طهماسب بهادرخان خلد الله
ملکه وسلطانه وافاض علی العالمین برّه وعدله
واحسانه بندهٔ درگاه فیض الله تالیف آن نموده که
امید که مقبول قبول پادشاهی ومنظور نظر
کیمیا اثر شاهی گردد واین رساله مرتب بر سه باب
وخاتمه ایست باب اول در بیان انواع حیوانات
برّی وبحریست وبیان آنکه کدام حلال وکدام حرام است
ودران شش فصل است فصل اول در بیان
حیوانات برّی انسی غیر طائر است فصل دوم در
بیان حیوانات وحشی غیر طائر است فصل سوم
در بیان انواع طیور برّی وبحریست فصل پنجم در
بیان حیواناتی که در اصل شرع حلال اند وبسبب
عارضی از عوارض حرام میشوند فصل ششم

در بیان حیوانات بحری غیر طائر است
فصل چهارم

در بیان مسوخات واحوالی که بآن متعلق است
باب دوم در بیان صید واحوالی که
بان متعلق است وآن مشتمل بر مقدمه وچهار فصل
است مقدمه در بیان آنکه مراد بصید درینجا چیست
وبیان آنکه صید کردن بهر آلتی که باشد جائز است
فصل اول در بیان شرائط حلیت صیدی که سگ
اورا کشته باشد فصل دوم در بیان شرائط حلیت
صیدی که بالتی همچو تیر ونیزه وشمشیر وخنجر کشته
شود فصل سیوم در بیان صید وتذکیه ماهیست
فصل چهارم در بیان اسباب تملک صید است
باب سیوم در بیان کیفیت تذکیه حیواناتی
که رام باشند وبیان احوال چندی که بایشان متعلقست
وآن مشتمل بر مقدمه وسه فصل است مقدمه در
بیان تقسیم حیوانات رام وغیر رام است وبیان آنکه
مراد از حیوان رام وغیر رام چیست فصل اول

در بیان کیفیت ذبح ونحر حیوانات راست فصل
دوم در بیان انکه مسائلی که بذبح ونحر متعلقست
فصل سیوم در بیان انکه از نتیجه که مانند
گوسفند وگاو باشد حرام وحلال ومکروه و
غیر مکروه چیست خاتمه در بیان انکه جمیع حیوانات
حرام وحلال ومکروه وغیر مکروه در حالت اضطرار بر
مضطر مباح میشوند اینست مجمل انچه درین رساله
بتفصیل ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی
باب اول در بیان انواع حیوانات بری
وبحریست وبیان انکه کدام حلال وکدام حرامست
ودران شش فصلست فصل اول در بیان
انواع حیوانات انسی بری غیر طائر است و
پیش از شروع در مقصود میگویم که حیوانات
منقسم میشوند ببری وبحری وحیوانات بری
منقسم میشوند بانسی ووحشی وحیوانات

بحری بالتمام وحشی اند و هر یک ازین سه قسم یا
طائر اند یا غیر طائر و مقصود درین فصل بیان
احوال حیوانات بری انسی غیر طائر است و آن
گوسفند و بز و گاو و گاو میش و شتر و اسپ و
استر و خر است و این همه حلالست لیکن اسپ
و خر است مکروه و جمیع علمای ما رضوان الله
تعالی علیهم برانند که کراهیت استر و خر از کراهیت
اسپ بیشتر است و در آنکه کراهیت استر از کراهیت
خر بیشتر است اختلاف کردند بعضی گفتند که کراهیت
استر بیشتر است از کراهیت خر و دلیل این بعض آنکه
استر جمع کرده است میان کراهیت اسپ و خر با وجود
آن از غیر جنس خود متولد شده است و بعضی دیگر
گفتند که کراهیت استر کمتر است از کراهیت خر
و دلیل این بعض آنکه استر در شکل و تن با اسپ
شبیه تر است از خر و کراهیت اسپ باجماع کمتر

پس کراهیت استر نیز کمتر باشد از کراهیت خر

از کراهیت خر و پوشیده نماند که در بعضی از روایات
نهی از خوردن گوشت اسب و استر و خر آمده است
وحق آنست که این نهی برای کراهیت و تنزیه است
نه از برای منع و تحریم بسبب آنکه از اهل البیت
علیهم السلام روایات متکثره صحیحه در بیان
حلیت ایشان وارد است و از جمله حیوانات انسی
غیر طائر سگ و گربه است و این هر دو حرام اند
لیکن سگ نجس و گربه پاکست و از فروع این
بحث سه مسئله ذکر میکنیم مسئله اول
اگر گوسفندی بر سگی نجست یا بعکس و حیوانی
متولد شود پس اگر آن متولد بصورت حیوانی
ماکول اللحم باشد همچو گوسفند یا آهو پاک
و حلال باشد و اگر بصورت حیوانی مجهول الحال
باشد آن نیز پاک و حلال باشد اگر گوییم که اصل
در اشیا اباحت است چنانچه در بعضی از کتب

فقهی

فقهی مذکوراست واکر کوییم که اصل در اشیا
عدم اباحت است چنانچه از سخن بعضی دیکر فهم
میشود آن پاك وحرام بود واکر بصورت حیوان
پاك وغیر ماکول اللحم باشد همچو کرك وروباه
آن نیز پاك وحرامست بسبب انکه احکام شرع تعالی
اطلاق واسم است چنانچه در بسیاری از کتب
فقهی مذکوراست مسئله دویم اکر سکی بکوسفند
بجهد وحیوانی متولد شود پس اکر حیوان متولد
بصورت حیوان ماکول اللحم باشد همچو کوسفند
یا آهو آن پاك وحلال بود واکر بصورت سکی
یا خوکی باشد آن نجس وحرام بود واکر بصورت
حیوانی پاك غیر ماکول اللحم باشد همچو کرك وروباه
آن پاك وحرام بود واکر بصورت حیوانی مجهول
الحال باشد بی تحتی از معاذت مسئله ثانیه تا مسئله
را محل بحث است سقد آن پاك بود وسخن در حلیت

وحرام بود واکر بصورت سك یا خوك باشد آن نجس

آن بوجهی است که در مسئله اول مذکور شد
مسئله سیوم اگر سگی بر خوکی بجهد و حیوانی
متولد شود از سخن بعضی چنین فهم میشود که آن
متولد در جمیع احوال و بهر صورتی که باشد
نجس و حرام بود و درینجا تاملست بسبب آنکه آن
متولد اگر بصورت گوسفندی یا آهوی باشد
نظر بانکه احکام شرعی تابع اطلاق اسمست متبادر
که آن پاک و حلال بود مگر آنکه گوییم نصی یا تصریحی
بر نجاست و حرمت متولد از سگ و خوک مطلقا
وارد شده است فصل دوم در بیان حیوانات
بری وحشی غیر طائر است و آن آهو و خر گور
و گوسفند کوهی و بز کوهی و گاو کوهیست
و اینها همه پاک و حلال اند و شیر و ببر و پلنگ
و یوز و گرگ و خرس و کفتار و شغال و روباه
و خرگوش و راسو و سیاه گوش و مانند این همه

پاک وحرام اند واز صنف این حیوانات خوک است
وآن نجس وحرام بود وجمیع حشرات وانچه در حکم
اینها باشد مثل مار ومور وعقرب وجعل وپشه
ومکس ووزغ وسوسمار وموش وخارپشت وضفدع
وسرطان ولاک پشت ومانند اینها همه پاک وحرامند

فصل سیوم در بیان حیوانات بحری هرچه
نه از جنس ماهی باشد پاک وحرام بود واگرچه مثل
ونظیر آن در خشکی می باشد حلال بود مثل گاو واسب
بریست وحلالست وهرچه از جنس ماهیست
اگر فلس ندارد آن نیز حرام بود واگر فلس دارد حلال
بود خواه آن فلس کم باشد خواه بسیار وخواه زائل
همچو کفت که در اول حال فلس دارد بعد از آن زائل
میشود وتفصیل احوال ماهی در باب صید مذکور
خواهد شد ان شاء الله تعالی

فصل چهارم
در بیان طیور بری وبحریست وآن ماکیان وخروس

وخواه زائل نشود تحقیق شود ط
وخواه زائل شود ه صح

وکبک م

وکبوتر و دراج و تذرو و کلنک و قاز و شترمرغ و
بط و مرغ آبی است وانها همه حلال و غیر مکروه است
و فاخته و هدهد و حباری و قنبره و صرد و شقراق
حلال و مکروهند و حرامست از طیور هرچه او را
مخلبی یعنی خنکلی باشد خواه بان خنکل جانوری
دیگر را تواند مجروح کرد همچو باز و چرغ و شاهین
و عقاب و یا خواه مجروح نتواند کرد همچو کرکس
و غلیواز و مانند آن و طاوس و طوطی و جغد
و شپره حرامند و در فرسوک دو روایات آمده
و ابن ادریس قدس الله سره حکم بحرمت آن کرده است
و در جمیع اقسام کلاغ اختلاف واقع است
و اکثر علماء ما رضوان الله تعالی عنهم اجمعین

وکلاغ م

کفتند که کلاغ پیسه سیاه بزرکی که در کوه
با بیرانها مسکن میسازد و مردار میخورند حرامند
و این قول مشهور و معمول است و کثیری از ایشان

نیز بحرمت زاغ که منقار و پای سرخ دارد و در

صحرا که زراعتکه زراعت کردند می نشیند و

کلاغ سیاه کوچکی که رنگ سیاه او برنگ

خاکستر مائلست حکم کردند بحرمت واحوط آنست

خصوصا درین زمان که از خوردن جمیع اقسام

کلاغ اجتناب کند و بباید دانست که هر پرنده

که نصی و تصریحی بر تحلیل یا تحریم آن نباشد اگر بال

زدن او بیشتر از بال زدن باشد آن حرام بود و اگر

کمتر یا مساوی باشد حلال بود و همچنین بباید

دانست که هر مرغی که [illegible] دانی یا سنگ دانی یا

انگشتی در پس پای ندارد آن حرام بود و مرغی که یکی

از آنها دارد حلال بود **فصل پنجم** در بیان

حیواناتی که در اصل شرع حلال اند و بسبب عارضی

از عوارض حرام میشوند اول حیوان جلالست

و آن عبارتست که اغتذا بمحض نجاست آدمی کرده باشد

باشد مدتی که دران مدت جلال و پس اگر اغتذا
بنجاست آدمی وغیر آدمی کند یا اغتذا بمحض نجاست
آدمی کمتر از مدت جلل کرده باشد آن مکروه باشد
نه حرام واکثر اصحاب ما رضوان الله تعالی عنهم
تقدیر وتعیین مدت جلل نکردند وصاحب تنقیح
رحمة الله علیه گفته که مدت جلل عبارت از
زمانیست که آن غذا نجس خورد و عضوی از
اعضاء آن حیوان کرده وبعضی از محققان
تقدیر وتعین آن یکشبانه روز کردند واین سخن
قریب بواقع است چنانکه در رضاع محرم ودیگر
انکه اقل زمان استبرا یکشبانه روز است پس مدت
جلل نیز یکشبانه روز است وچون این سخن معلوم
شد بدانکه حیوان جلال را ما دام که استبرا نکنند
حرام بود واستبرا عبارت از انست که حیوان
جلال را از خوردن نجاست آدمی بالکلیه منع کنند

۸

که حکم جلال از وزائل شود یا انعقاد از زمان ۴

وخورش پاکی باو دهند آنمقداری از زمان که شارع
آنرا در بعضی از حیوانات تعین کرده است وآن در
ناقه چهل روز بود در اشهر اقوال ودر ماده گاو
بیست روز بود وبعضی گفتند که استبراء آن
چهل روز بود همچو استبراء ناقه وشیخ ابو القاسم
قدس الله روحه العزیز در شرائع گفته که قول
اول ظهر است ودر گوسفند ده روز بود
وبعضی گفتند که هفت روز بود واین قول اشهر است
ودر بط ومانند آن پنج روز بود ودر مرغ خانگی سه
روز ودر ماهی یکشبانروز بود ودر غیر آنچه
مذکور شد مدت ایام استبراء از جانب شرع
تعین نشده است ومدت استبراء او انقدار
از زمان بود که حکم جلل از و زائل شود واو ولد
عرف مردار خوار نگویند دوم حیوانیست که شیر
یا خوک یا سگ خورده باشد آنمقداری که بسبب

آن شیر گوشت او بروید و هر حیوانی که موصوف
باین صفت باشد گوشت او و گوشت نسل او و شیر
و روغن او حرام بود و اگر حیوانی یکبار یا بیشتر گوشت
خوك یا سك خورده باشد لیکن گوشت او بسبب
آن نروید حرام نبود امّا مکروه باشد و مستحب است
درین هنگام استبراء آن بهفت روز اگر شیر
خوار بود شیر پاك بخوردا و دهند و اگر علف خوار
بود علف بخوردا و دهند و اگر حیوانی حلال خمر
بخورد گوشت او حرام نشود لیکن او را باید شستن
وانگاه خورند و آنچه در شکم است از جگر و دل
و غیر آن حرام بود نزد اکثر علماء ما رضوان الله تعالی
عنهم و ابن ادریس قدس الله سرّه العزیز تقویت
کراهیت آن کرده است و بباید دانست که این حکم
وقتی است که آن حیوان را بعد از خوردن خمر بی
فاصله بکشند اما اگر بعد از خوردن خمر آن قدر
بروبگذرد

برو بگذرد که آن خمر بخون و گوشت او مستحیل گردد
وانچه در شکم و پستان آن نیز حلال بود والله تعالی اعلم
سیوم حیوانیست که آنرا انسانی وطی کرده باشد
خواه آن انسان بالغ باشد و خواه غیر بالغ خواه
دیوانه باشد خواه عاقل و خواه او را انزال شود و خواه
نشود و خواه آن حیوان نر باشد خواه ماده و خواه اورا
از فرج وطی کرده باشد و خواه از دبر و هر حیوان که
این فعل بر او واقع شود او و نسل او و شیر او و روغن
او حرام بود پس اگر آن بحسب اصل شرع حلال بود
و خوردن گوشت او معتاد و متعارف باشد همچو
گوسفند و گاو واجبست که آنرا بکشند و بسوزانند
و قیمت آنرا از واطی بستانند اگر ملک او نباشد
و بصاحب آن حیوان دهند و اگر خوردن گوشت
معتاد و متعارف نباشد بلکه مقصود اصلی از
سوار شدن و بار کشیدن باشد همچو اسب و استر

او را نکشند و نسوزانند و قیمتش از واطی بستانند
اکر ملک او نباشد و بصاحبش دهند و آن حیوان را
از آن بلد بجای دیکر برند و بفروشند و در قیمت
آن اختلاف کردند بعضی از اصحاب ما رضوان
الله تعالی عنهم کفتند که بآن تصدق کنند خواه
آن حیوان از واطی باشد و خواه نباشد حضرت شیخ
ابو القاسم قدس الله سره در شرایع کفته که مسند
این قول را نیدانم و بعضی دیکر کفتند که اکر واطی مالک
آن حیوان نباشد قیمت آن را در عوض آنچه
از و کرفتند بد هند و اکر واطی مالک آن حیوان باشد قیمت
آن را باو دهند زیرا که اصل بقای ملکیت او است و حضرت شیخ
ابو القاسم المغفور در کتاب مذکور کفته که
این قول اشبه است و اکر اتفاقا آن حیوان در کله باشد و
بدیکری مشتبه شود آن کله را بدو نیم کنند و قرعه
زنند بنام آن نیمه که براید باز آن نیمه را بدو نیم

کنند

كنند وقرعه زنند وهمچنين تا يكى بماند پس اگر آن از
قبيل گوسفند وگاو باشد آنرا بكشند وبسوزانند
واگر از قبيل اشتر واسب آنرا بجائى ديگر برند وبفروشند
وسخن در قيمت آن بر چه نيست كه مذكور شد و
بباید دانست كه شيخ جمال الدين مطهر حلى قدس
الله سره در كتاب قواعد گفته كه اين حكم مخصوص
بچهار پايان است ودر طيور اين حكم جارى نيست
وشيخ فخر الدين رحمه الله اختيار جريان در طيور
كرده است والله تعالى اعلم چهارم حيوانيست كه در
اصل خلقت وحشى باشد مانند آهو وخر گور و
كبك ودراج وكبوتر وانرا در حرم مكه شرفها الله
تعالى بگيرند وبكشند آن حرام ونجس بود واگر
صيدى را در بيرون حرم تير يا بشمشير زنند
وبدرون حرم در آيد وبميرد آن حلال وپاك بود
واگر صيدى را در بيرون حرم بگيرند وزنده بدرون حرم

درآید و بمیرد آن حلال و پاک بود و اگر صیدی را
در بیرون حرم بگیرند و زنده بدرون حرم درآورند
رها کردن آن واجب شود و اگر آنرا بکشد جمهور
علماء رضوان الله تعالی عنهم گفتند که نجس حرام
بود و اگر صیدی را در حرم گرفته باشد رها کنند
و بخودی خود از حرم بیرون آید و بعد از آن او را
بگیرند و بکشند پاک و حلال بود و هر حیوانی
حلالی را که محرم بحج یا عمره در حرم یا در غیر حرم
صید کنند و بکشند آن حرام بود پنجم حیوانیست
که از نشانه تیر سازند و چندانی تیر زنند که هلاک
گردد یا آنکه او را در جای حبس کنند که از گرسنگی
و تشنگی بمیرد یا از جای بلندی بیفتد یا آنکه
او را گوسفندی شاخ زند و بمیرد آن حرام بود
بالجمله هر حیوانی که حلال باشد او را بطریقی که در شرع
شریف معتبر باشد نکشند آن نجس و حرام بود

فصل ششم در بیان عدد مسوخات واحوالی
که بدانها متعلقست بدانکه عدد مسوخات هجده است
میمون وخوک وکرک وپیل زوق وجریث وسوسمار
وخرکوش وخارپشت وعقرب وشیره وعنکبوت
وذعموص وموش وزغ وزنبور وسهیل وزهره
وباجماع علماء ما رضوان الله عنهم مسوخات
حرامند ودرانکه مثل پیل ومیمون وخرس قائل
تزکیه اند یا قائل بر تزکیه نیستند اختلاف کردند
وکثیری از محققین کفتند مکر قائل تزکیه اند باین
معنی که بعد از تزکیه کوشت وپوست ایشان
بطهارت خود باقی است وسبب منع کردن ایشان بوجهی
که در ذکری وغیره مذکور است آنست که میمون و
خوک فرقه از بنی اسرائیل بودند که مخالفت امر خدای تعالی
کردند برای انکه شکار ماهی در روز شنبه
بر بنی اسرائیل حرام بود وماهیان درین روز [illegible]

بکنار آب می آمدند و باز میرفتند فرقه از ایشان حیله
برانگیختند بان و جر کرد جویها کندیدند و چون
ماهیان در آن جویها میرفتند راه باز رفتن
برایشان می بستند و در غیر روز شنبه آنها را
شکار میکردند و بدان سبب بعضی از ان فرقه میمون
و بعضی خوک شدند و کرک مردی بود دیوث
و بی حمیت و خرس مخنثی بود که مردم را بخود میخواند
و بروایتی دیگر از حاجیان چیزی میدزدید و پیل
ملکی بود زنا کننده و بروایتی دیگر مردی بود
که چهارپایان را وطی میکرد و بروایتی دیگر مردی
لوطی بود که از نیک و بد روی نمیگردانید و سوسمار
و جریث از آن نوعیست از ماهی فرقه بودند از بنی
اسرائیل که چون مائده از آسمان بر عیسی علیه
السلام فرود آمد انرا انکار کردند و ایمان بان نیاوردند
و بدین سبب بعضی سوسمار شدند و بصحرا رفتند

وبعضی جریث شدند ودرآب افتادند وخرکوش
زنی بود که بشوهر خود خیانت میکرد واز حیض
غسل نمی نمود وخارپشت مردی بود بغایت بدخلق
وعقرب مردی بود بدزبان که همه کس را بزبان میکزید
وبروایتی دیگر مردی بود سخن چین ودروغ وزنبور
دو گوشت فروش بودند که در ترازو قلب
مینمودند وشیره مردی بود که خرمای مردم میدزدید
وعنکبوت زنی بود بدخلق ونسبت بشوهر خود
خیانت میکرد وغصوص آبی حیوانیست کوچک
که درآب میباشد مردی سخن چین بود که درمیان
دوستان دشمنی انداخت وموش از فواسق است
وسبب مسخ او در ذکری مذکور نیست وسهیل
مردی بود عشّار یعنی ده یکستان ودران باب
مضائقه تمام مینمود وزهره زنی بود نصرانی
که بسبب فتنه وراه زنی دو ملک وقصّه ایشان

میان خاص و عام اشتهار تمام دارد و حق آنست که
این قصه وقوعی ندارد و مراد از سهیل و زهره که
از جمله مسوخانند دو حیوانند که در آب میباشند
و در تذکره مذکور است که محمد صدوق رضی
الله تعالی عنه گفته که سهیل و زهره دو حیوانند
که در آب میباشند و ایشان دو ستاره نیستند
بلکه این دو ستاره بنام ایشان نامیده اند چنانکه
حمل و ثور که دو حیوانند دو برج آسمان را بنام ایشان
نامیده اند و بباید دانست که مسوخات حقیقی بیش
از سه روز زنده نمانده اند و در میان توالدی
واقع نشده و نسلی ندارد و این حیوانات را بر سبیل
مجاز مسوخات گویند بعلاقه آنکه آدمیانی که بسبب
قهر و غضب الهی مسخ شدند بصورت ایشان
بودند والله اعلم باب دوم در بیان
صید و احوالی که بدو متعلقست و آن مشتمل

بر مقدمه و پنج فصلست مقدمه بدانکه مراد از
صید در اینجا حیوانیست که در اصل خلقت وحشی
و سرکش و قابل تزکیه باشد و بقید اوّل از تعریف
صید حیوانات انسی همچو گاو و اسپ و شتر بیرون
میروند زیرا که در اصل خلقت وحشی و سرکش نیستند
و بقید دوم حیوانات وحشی که قابل تزکیه نیستند
همچو خوک بیرون میروند و چون این سخن دانسته
شد بدانکه جائز است صید کردن بهر آلتی که باشد
خواه آن آلت جانور باشد همچو باز و چرخ و شاهین
و سگ و یوز و خواه جانور نباشد همچو تیر و شمشیر
و نیزه و کمان گلوله و تفنگ و دام و تله و غیر
اینها از آنچه گرفتن و کشتن صید بآن ممکن باشد
و هر صیدی که بواسطه یکی از این آلات بدست
آید و حیات او مستقر باشد ذبح آن واجب بود
و اگر در ذبح آن توقفی و اهمالی واقع شود چندانی که

که حیوة او غیر مستقر باشد یا بمیرد آن حرام بود اگر
حیوة آن غیر مستقر باشد یا هلاک شده باشد
پس اگر آلت گرفتن وکشتن سگ یا تیر یا شمشیر
یا نیزه یا خنجر یا کارد باشد آن حلال بود بشرطی چند
که تفصیل آن مذکور خواهد شدن انشاء الله
تعالی واگر باز وچرخ وشاهین وباشه وعقاب
وکمان گوله وتفنگ ودام وتله ومانند اینها
باشد آن صید حرام بود وحیوان غیر مستقر باشد
که حکم مردن آن علی الفور کنند ونظر باین کرده حیوان
مستقر الحیوة آنست که حکم مردن آن عاجلا
نکنند لیکن اصحاب ما رضوان الله تعالی عنهم
از او بمعانی وعبارات مختلفه تفسیر کردند اول
آنکه حیوة او یکروز تا نیم روز ممکن باشد دوم آنکه
چشم بر هم نهد وبگشاید یا دم بجنباند سیوم
آنکه بعد از ذبح حرکت کند یا خون باعتدال

ازو دور شود و بعضی از متاخرین گفته‌اند که تفسیر
اخیر بهتر است فصل اول در بیان شرائط حلیت
صیدی که سگ او را کشته باشد و آن نه است
اوّل آنکه سگ معلّم باشد و سگ معلّم آنست
که چون او را بدویدن برانگیزند بدود و چون از دویدن
باز دارند بایستد و این صورت در حالتی است
که صید را ندیده باشد بسبب آنکه در حالتی که
صید را دیده باشد ممتنع است از دویدن باز نمی
ایستد و شرط سگ معلّم اینست که چون صید
را بگیرد نخورد الّا نادرا پس اگر خوردن صید را عادت
و شعار خود کند آن سگ معلّم نباشد بلی اگر خوردن
خون صید را عادت و شعار خود کند معلّم بودن
آن مضرتی نمی‌رساند دوم آنکه شخصی که سگ را
از پی صید میدواند عاقل یا مسلمان یا در حکم مسلمان
باشد همچو صبی ممیز از اطفال مسلمانان پس اگر دیوانه

یاصبی غیر ممیزی یا کافر بت پرستی یا جهودی یا ترسائی
یا نصرانی یا ناصبی یا منکر یکی از ضروریات دین
مثل توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد
و نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و غیر آن یکی
را از پی صید بدواند و آنرا بگیرد و بکشد باید الغرام
بود بقیة نصبی آنست که امیر المؤمنین علی
علیه السلام را یا یکی از فرزندان او را خدای تعالی
داند و ناصبی را به پنج تفسیر کرده‌اند اول آنکه ناصبی خارجی
است که در حق امیر المؤمنین علیه السلام انچه
خارج نهروان میگفتند بگوید دوم آنکه ناصبی
آنست که یکی از ائمه معصومین صلوات الله
و سلامه علیهم چیزی نسبت دهد که قدح در
عدالت او کند سیوم آنکه ناصبی آنست که چون
فضیلت و منقبت یکی از ائمه اثنا عشر صلوات
الله علیهم اگر بشنود آنرا انکار کند چهارم ناصبی

آنست

آنست که بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم
کسی را از صحابه افضل از امیر المؤمنین علی علیه السلام
داند پنجم ناصبی آنست که از پیغمبر صلی الله علیه و آله
نص بر امامت امیر المؤمنین علی علیه السلام شنیده
یا بتواتر یا بطریقی که معتقد صحت آنست که باو
رسیده باشد و آنرا انکار نماید و حق آنست که نص را
بر جمیع این صادق می آید بلی اگر کسی معتقد غیر
غیر امامت امیر المؤمنین علیه السلام باشد بسبب
شبه اجماع یا مصلحتی ناصبی نبود و سید مرتضی
علم الهدی و محمد بن ادریس قدس الله سرهما اطلاق
ناصبی بر غیر اثنا عشری کرده‌اند و جمیع آنچه ذکر
کردیم ترجمه عبارت تنقیح است باندک تنقیح
و تصرفی و حضرت شیخ علی بن عبد العالی رحمة الله
علیه در حاشیه شرائع گفته که ناصبی آنست که
که بعداوت اهل بیت علیه السلام باشد و در شرح

قواعد گفته‌اند که ناصبی آنست که در دل خود نصب
عداوت اهل البیت علیه السلام یا عداوت
شیعه از ایشان از آن جهت که محب و تابع ایشانند
کرده باشد والله تعالی اعلم سیوم آنکه سگ را
بقصد صید بدواند پس اگر سگی را نه بقصد صید
بدواند و اتفاقا صید را بگیرد و بکشد حرام بود
بلی قصد صید معین لازم نبود بلکه اگر سگی را از پی
کله آهوئی بدواند هر کدام را بگیرد و بکشد حلال
بود و همچنین اگر کسی را از پی آهوئی معین بدواند
و در اثناء دویدن آهوئی دیگر ببیند و آن آهو را
بگذارد و از پی آهوئی دیگر بدود و بگیرد و بکشد
حلال بود چهارم تسمیه است یعنی نام خدای تعالی
بردن است بوجه تعظیم در حالت ارسال سگ
از پی صید و صورتش بسم الله یا الله اکبر یا سبحان
الله است و اگر کسی الله تنها بگوید شیخ ابی عبد الله

شهد

١٦

شهید قدس الله روحه در دروس کفته که اقرب
عدم اجزاست و اکر کسی اللهم ارحمنی یا اللهم صل
علی محمد و آله بکوید هم شیخ مغفور در کتاب مذکور
کفته که اقرب عدم اجزاست و اکر کسی بغیر عربی
نام خدای تعالی برد مثل انکه بنام خدا یا خدا
بزرکست کوید در صحت ان جای تامل و نظر
است و بعضی از محققین علماء ما رضوان الله
رضوان الله تعالی عنهم حکم جزم با جزاء و صحت
ان کردند و اکر کسی تسمیه را عمداً ترک کند ان
صید حرام بود و اکر نسیاناً ترک کند حلال بود
و اکر تسمیه وقت ارسال سک عمداً نام خدای
تعالی نبرد و در وقت رسیدن سک بصید
و کرفتن ان نام خدای تعالی برد در مجزی بودن
ان دو قولست اول انکه مجزیست دویم انکه مجزی
نیست و حضرت شیخ جمال الدین حسن بن مطهر

حلّی قدّس الله روحه در قواعد کفته که اقرب حکم
باجزاست پنجم آنکه سک صید را مجروح کند و
اکر آنرا مجروح نکرده هلاک کند مثل آنکه بسبب
صدمهٔ سک بمیرد یا آنکه بالای او بیفتد و او را
خفه کند یا آنکه کلویش بکیرد و هلاک شود آن
صید حرام بود ششم مردن صید است بسبب
جراحت سک پس اکر سک صیدی را مجروح کند
و بعد از آن از جای بلندی بیفتد یا در آبی غرق
شود و بسبب آن بمیرد حرام بود مکر آنکه حیاتش
غیر مستقر باشد که درین هنکام حلال
بود هفتم آنکه صید در حالت استقرار حیات
از نظر دوانندهٔ سک غائب نشود پس اکر در چنین
حالت از نظر او غائب شود بعد از آن او را مرده یابد
حرام بود خواه سک بر سر او استاده باشد خواه از
دور باشد بلی اکر پیش نظر شخصی او را بکشد و آن

شخص

شخصی اخبار بان کند حلال بود هشتم انکه بصید چون
رسند او را کشته یا در حکم کشته یابند پس اکر
باو رسند و هنوز حیاتش مستقر باشد و بکذارند
تا سک او را بکشد یا توقف و اهمال کند چندانکه
حیاتش غیر مستقر شود یا بمیرد حرام بود نهم
انکه کرفتن و کشتن صید دشوار و صعب
باشد بسبب جراحت سک یا ماندهٔ شدن یا
بکل فرو رفتن و کشتن آن باسانی میسر شود و
درین حالت سک را بکذارند تا او را بکشد
آن حرام و بباید دانست که بعضی کفتند که یوز
حکم سک دارد و هر صیدی را که میکشد حلال
بود بشرط تحقق جمیع شرائط مذکوره فصل
دوم در بیان شرائط حلیت صیدی که بالت
محدودی یعنی تیز کرده شده مانند تیر و نیزه و
شمشیر و خنجر و کارد و غیر آن کشته شود و آن

پس اکرم

نه است اول انکه محدّد باشد یعنی جراحت کردن صیدی
آلت
بر آن ممکن باشد مانند تیر و نیزه و شمشیر و خنجر و کارد
و استره و غیر آن دوم قصد مجروح کردن صید است
در حال زدن آن پس اگر اتفاقا شمشیر از دست کسی
بیفتد و صیدی بآن کشته شود آن حرام بود بسبب
انکه اصل قصد شرعی است و اگر کسی بقصد مجروح
کردن صیدی تیغی در زیر خاک بنهان یا در قعر
چاهی شمشیری یا خنجری نشاند و صیدی بانکشته شود
حرام بود بسبب انکه قصد مجروح کردن مقارن مجروح
شدن صید نیست سیوم انکه مستعمل آلت
عاقل و مسلمان یا در حکم مسلمان باشد همچو صبی ممیز
از اطفال مسلمانان پس اگر مستعمل آلت دیوانه
یا طفل غیر ممیز باشد یا کافر بت پرست
یا جهودی یا ترسائی یا نصری یا ناصبی باشد
یا منکر یکی از ضروریات دین باشد آن صید حرام بود

چهارم قصد جنس صید است پس اگر تیری اندر بقصد جنس
صیدی بیندازد واتفاق صیدی را بکشد آن حرام بود
واگر قصد خوکی کند وتیر باهوی خورد وکشته شود
حرام باشد بسبب آنکه خوک از جنس صید نیست واگر
قصد گرگی کند وتیر باهوی خورد وکشته شود حلال
بود بسبب آنکه گرگ از جنس صید است واگر آهوی
را گمان برد که خوکست وقصد آن کند وبعد از زدن
آن بتیر مثلا معلوم شود که آهو است آن حرام بود
زیرا که خوک از جنس صید نیست واین قول مبنی
بر آن است که در صید وحشی طهارت معتبر
باشد واگر حلیت معتبر باشد همچنانکه خوک از جنس
صید نیست گرگ نیز از جنس صید نیست زیرا که
گوشت وی نیز حلال نیست واگر آهوی را گمان برد
که گرگست وقصد آن کند وبعد از زدن آن بیشتر
معلوم شود که آهو است حلال بود بلی تعیین صید

لازم نیست بلکه اکر صیدی معین را قصد کند و تیر
او بر دیکری خورد و کشته شود آن حلال بود و اکر
کسی قصد صیدی کند و دیکری قصد نکند
و اتفاق هر دو در یک حالت صید را بزنند و
کشته شود اکر تیر هر دو کارکر باشد یا تیر آنکه قصد
نکرده باشد و تیر آنکس که قصد کرده کارکر نباشد
آن صید حرام بود و اکر تیر قصد کننده کارکر باشد
و تیر آنکس که قصد نکرده بود کارکر نباشد صید حلال بود
پنجم تسمیه است یعنی نام خدای تعالی بردن است بوجه
تعظیم در حالت استعمال الت اکر کسی عمدا ترک تسمیه
کند و تفصیل آن در فصل سابق مذکور شد و حیثیت
که تسمیه از مستعمل آلت صادر شود آن صید حرام
بود و اکر دو شخص صید را بیک آلت بتیر زنند
و یکی نام خدای تعالی برده باشد و دیکری نبرده باشد
اکر تیر هر دو کارکر باشد یا تیر نام نابرده کارکر باشد

واکر از غیر مستعمل الت صادر شود

وتیر

وتیر نام کوئنده کاری کر نباشد آن صید حرام بود واگر
تیر نام آن حلال بود ششم مردن صید است بسبب
جراحت آلت واگر اتفاقا بسببی دیگر بمیرد مثل انکه از
جای بلند بیفتد یا در آبی بیفتد غرق شود و
بدین سبب بمیرد حرام بود هفتم انکه صید مجروح
از نظر مستعمل آلت در حالتی که حیات او مستقر
باشد غائب نشود پس اگر در چنین حالت از نظر او
غائب شود و بعد از [illegible] را مرده یابد آن صید
حرام بود هشتم انکه چون بصید رسند ورا کشته
یا در حکم کشته یابند پس اگر بان رسند و هنوز
حیوتش مستقر باشد ذبح ان واجب بود واگر در
کشتن آن شتاب نکند و چندانی توقف و اهمال
نمایند که آن صید بمیرد یا حیوتش غیر مستقر شود
حرام بود انکه گرفتن و کشتن صید صعب و دشوار
قاتن
باشد پس اگر بسبب جراحت یا مانده شدن یا بکل فرو

وکرفتن وکشتن باسانی میسر باشد ذبح آن واجب بود
واکر او را درچنین حالت بتیر یا بشمشیر هلاک کنند
حرام بود فصل سیوم در بیان صید و تزکیه ماهی
و ملخست بدانکه جائز است صید ماهی بدام و
قلاب و چنکال و تیر و نیزه و مانند آن و
همچنین جائز است صید کردن بزهر و اکرچه زهر آن
را بچیزی که نجس باشد همچو خون و نجاست آدمی آمیخته
کنند و تزکیه ان بیرون آوردن او است از آب
بدست یا بالتی دیکر در حالتی که حیوة او مستقر
باشد و در وقت تسمیه الاسلام بیرون آوردن شرط
نیست پس اکر کافری انرا از آب بیرون آورد حلال
بود بشرط انکه او را مسلمانی مشاهده کرده باشد
و بعضی کفته‌اند که اکر کافری انرا از آب بیرون آورد
حرام بود و اکرچه مسلمانی انرا مشاهده کرده باشد
و این قول مشهور معمول نیست و چون ماهی از

مسلمانی فرا نگیرد

آب بجهد و بخشکی افتد اگر آنرا مسلمانی فرا گیرد حلال
بود و اگر آنرا ″ لیکن آنرا مشاهده کرده باشد
بعضی گفتند که حرامست و بعضی دیگر گفتند که
حلال نیست و حضرت شیخ جمال الدین حسن بن مطهر
حلی قدس الله سره در قواعد و شیخ ابی عبدالله شهید
در دروس حکم بتحریم آن کرده‌اند و اگر ماهی را در
آب بچوبی یا تیری یا چنگالی زنند و در حالت
استقرار حیوة او را از آب بیرون آورند حلال
بود و اگر در حالت عدم استقرار حیاتش آنرا از آب
بیرون آورند بعضی گفتند که حلال نیست و بعضی دیگر
گفتند که حرامست و حضرت شیخ جمال الدین در
قواعد و شیخ ابی عبدالله شهید در دروس گفتند که اقرب
تحریمست و هر ماهی را اگر آن بیرون آورند و در
استقرار حیاتش پاره از وجدا کنند آن پاره حلال
بود و اگرچه آن ماهی بعد از آن در آب افتد و بمیرد و اگر

کسی دامی در آب بنشاند و ماهیان در وی افتند
بعضی در آب بمیرند و بعضی دیگر نمیرند و بعد از
بیرون آوردن از آب زنده ها بمیرند مشتبه شوند
بعضی گفتند که جمیع ماهیان حلال اند و بعضی
دیگر گفتند که حرام اند و کثیری از محققان علماء
ما رضوان الله تعالی عنهم ترجیح این قول کردند
و وجه ترجیح آنکه اجتناب از ماهی که حرام باشد
واجب بود و این موقوفست بر اجتناب از جمیع
آن ماهیها پس اجتناب از جمیع ماهیها واجب
بود و اگر ماهی بچیزی که حرام بود مانند خون
و نجاست آدمی صید آن حلال و بدان سبب
حرام نشود و اما ملخ و آن فرا گرفتن او است
دست بدست یا با التی و در وی تسمیه و اسلام فرا
گیرنده لازم نبود و اگر در صحرا یا در آب پیش از آنکه
او را فرا گیرد بمیرد حرام باشد و اگر کسی در بیشه بقصد

سوختن ملخ آتش زند و ملخ سوخته شود حرام بود
و اگرچه از مسلمانی در حالت سوختن مشاهده
کرده باشد و اگر ملخ مستقل به پریدن باشد حلال
بود و اگر مستقل نباشد حرام بود و استقلال
ملخ بر پریدن و عدم استقلال آن بر پریدن آن
از عرف و عادت معلوم میشود فصل چهارم
در بیان مسائلی که بصید متعلقست و آن هفده
مسئله است مسئله اول اگر سگی صید را بگیرد
و صاحب سگ باو رسد و هنوز حیات آن صید
مستقر باشد و آلت ذبح همچو کارد و خنجر و غیر آن
نداشته باشد و بدست آوردن آن نیز متعذر
باشد جمیل بن دراج از امام جعفر صادق صلوات
الله علیه روایت کرده که سگ بگذارد تا او را بکشد
حلال بود و افضل المتبحرین محمد بن ادریس قدس الله سره
صحت سند این روایت قبول نکرده و حکم آن حرمت

صیدکرده بسبب انکه ذبح این چنین صیدی واجب
بود و سک آلت ذبح نباشد مسئله دویم اکر غیر
مسلمانی سک را معلم سازد صید آن سک حرام
بود و جمهور علماء ما رضوان الله تعالی عنهم
کفتنند کر حلالست و این قول حقست مسئله
سیوم جای کزیدن سک نجس بود و شیخ ابی جعفر
طوسی رحمه الله علیه کفتنه کر پاکست و شستن
آن واجب نبود بدلیل انکه شارع امر بخوردن
آن کرده و تقیید بشستن نکرده و اکر شستن
آن واجب می بود شارع ترک تقیید بآن نمیکرد
و درین سخن جای تاملست زیراکه محتملست که وجوب
شستن جای دهن سک از جای دیکر معلوم شده
باشد پس ترک تقیید مذکور دلالت بر طهارت
و عدم وجوب شستن آن نمیکند و دیکر انکه محتمل
است که شارع تقیید بران کرده باشد و نقل آن بما

نرسیده

نمانرسیده باشد مسئله چهارم اکرسکان صیدرا
پاره پاره کنند ونمیرد یا حیات ان غیر مستقر
باشد جمیع پارها حلال باشند بدین سبب حرام نشوند
اکر بعد از پاره کردن حیات ان پاره که سر دروست
مستقر باشد هر پاره که غیر او باشد حرام بود اکر باوجود
استقرار حیات هنوز ممتنع وسرکش نباشد بعد ان
تذکیه بذبح حلال شود واکر سک درین حالت او را
بکشد حرام بود مسئله پنجم اکر سکی سرخود از پی صیدی
بدود وانرا بکیرد وبکشد حرام بود بلی اکر کسی او را از
دویدن باز دارد وبعد از ان نام خدای تعالی برد
او را از پی صید بدواند وان صید را بکیرد وبکشد
حلال بود مسئله ششم اکر مسلمانی سکی را از پی صید
بدواند وکافری سکی دیکر را از پی همین صید بدواند
وهردو باهم آن صید را بکیرند وبکشند ان حرام
بود بلی اکر سک ان مسلمان پیش از کرفتن سک

باشد وسک او را بکیرد وبکشد
حلال بود واکر ممتنع وسرکش ۴

کافر حیات آن صید را غیر مستقر کرده باشد
درین هنگام حلال شود مسئله هفتم
اگر صیدی را تیری زنند و بعد از آن سگی او را
بگیرد و بکشد اگر معلوم بود که حیات آن غیر
مستقر بوده باشد با وجود آن معلوم شود
که آن ممتنع و سرکش نبوده آن حرام بود و اگر
معلوم نباشد که حیات آن مستقر بوده یا
نبوده و ممتنع و سرکش بوده یا نبوده آن صید
حلال بود نیز اگر بحکم استصحاب اصل بقائی
امتناع و سرکشی او است و چون ممتنع و سرکش
بوده سگ او را بگیرد و بکشد حلال بود مسئله
هشتم هر صیدی را که بدم شمشیر یا بر پشت شمشیر
یا بر پهنای او زنند و هلاک شود حلال بود خواه
آن صید مجروح شده باشد و خواه مجروح نشده
باشد مسئله نهم اگر تیر پیکان داشته باشد و صیدی

ان نیز حلال بود و اگر معلوم شد
که ان ممتنع و سرکش نبوده

را زنند و بمیرد حلال بود اگرچه تیر بر پهنا یا و
خورد و بکشد [باشد] آن حرام بود و اما تیر کز و آن تیریست
بی پیکان اگر پیکان داشته باشد و صیدرا بان
زنند و هلاك شود حلال بود خواه سر تیر با و
خورده باشد و خواه بپهنائی و و خواه اورا مجروح
نکرده باشد و اگر پیکان نداشته باشد لیکن سر اورا
تیز کرده باشند و بان تیر صیدرا مجروح کنند و
هلاك شود حلال بود و اگر بان تیر صیدرا
مجروح نکند یا بر پهنائی باو خورد و بکشد حرام
بود و هر صیدیرا که بتیر تخماق زنند و هلاك
شود آن حرام بود خواه اورا مجروح کرده باشد و خواه
مجروح نکرده باشد مسئله دهم اگر نیزه سنان داشته
باشد و صیدرا بان کشند حلال بود خواه اورا
سنان نیزه زده باشد و خواه ان نیزه همچو چوب
براو زده باشند و خواه اورا مجروح کرده و خواه مجروح

یا اورا مجروح نکرده باشد اگر تیر پیکان
نداشته باشد لیکن سر اورا تیز کرده
و بآن تیر صیدرا مجروح کنند و بکشند
حلال بود و اگر بآن تیر صیدرا مجروح
نکنند یا به پهنا باو خورد

نکرده باشد واگر سنان نداشته باشد لیکن سر او را
تیز کرده باشند و بآن تیزی صیدیرا مجروح کند و
هلاک شود حلال شود واگر بآن تیزی زنند
و مجروح نکنند یا بهمچو چوب آن نیزه را براو زنند
و هلاک شود آن حرام بود مسئله یازدهم اگر
تیر باستعانت باد صیدیرا بکشد مثل آنکه اگر
باد نمی بود باو نمیرسید یا آنکه او را بجانب صید
مائل نمیکرد بآن نمی خورید حلال بود و همچنین است
حال اگر تیر بزمین خورد و میل بجانب صید کند
و او را هلاک سازد مسئله دوازدهم اگر نیزه
یا شمشیر را بقصد مجروح کردن صید بینداززند
و باو خورد حلال بود اگر خواه او را مجروح کند و
خواه نکند مسئله سیزدهم اگر صیدیرا بشمشیر
از میان بدو نیم کنند و نمیرد تا حیات او غیر
مستقر باشد آن هر دو نیمه حلال بود اگر حیات

شود

ان نیمه

۲۴

آن نیمه که سر در او است مستقر باشد و او را ذبح
کنند حلال بود و آن نیمه دیگر حرام بود خواه
هر دو نیمه برابر باشند و خواه یکی بیش از دیگری
باشد و شیخ ابی جعفر طوسی رحمة الله علیه
در کتاب مبسوط و خلاف گفته که اگر آن هر
دو نیمه برابر باشند حلال بود و اگر برابر نباشد
اگر نیمه که سر در او است بزرگ باشد حلال بود و
الا حرام بود و بعضی از علما را درین مسئله اقوال
دیگر هست و ذکر آن درین مختصر مناسب نیست
مسئله چهاردهم اگر صید را بر تیری یا بشمشیری
که مغصوب باشد بزنند هلاک شود آن صید
حلال بود لیکن زدن صید بآن تیر و شمشیر حرام
بود مسئله پانزدهم اگر کسی قصد آهوی
و خوکی کنند و بیک تیر هر دو را بکشد یا آنکه تیر
او بخوک نخورد و باهو خورد و کشته شود و آهو

حلال بود مسئله شانزدهم اگر مسلمانی و
کافری صیدیرا بتیر زنند یا مسلمانی او را تیری زند
وکافری صیدیرا بزنیم زند و بضرب هر دو هلاک
شود حرام خواه زمان ضرب ایشان متحد باشد
و خواه نباشد واگر ضرب مسلمان سابق بود و
حیات آن غیر مستقر شده باشد یا حقیقت
حال معلوم نباشد آن حرام بود مسئله هفدهم
اگر صید مجروح پیش از عدم استقرار حیات
او در آب افتد و هلاک شود حرام بود و ابن
بابویه قمی رحمه الله علیهم گفتند که اگر سر او
از آب بیرون باشد حلال بود و افضل المتاخرین
محمد بن ادریس قدس الله سره گفته که این سخن صواب نیست
بواسطه آنکه خروج سر او از آب قرینه است
بر آنکه بسبب جراحت مرده است نه بسبب
آب فصل پنجم در بیان اسباب تملک صید است

انحلال بود و اگر ضرب کافر سابق
بود و حیات آن غیر مستقر شده باشد

و آن

وآن مشتمل بر هفده مسئله است مسئله اول
هر صیدی اگر دست تصرف کسی بر و نباشد یا
اثر ملکیت کسی بر و ظاهر نباشد مانند طوقی یا
طنابی که در کردن او باشد اگر کسی او را بر تیر و
شمشیر مثلا زنند و چنان شود که گرفتن و کشتن
آن باسانی میسر باشد ملک او شود و اگرچه در و
تصرف نکرده باشد و اگر از دیگری بگیرد ملک
او نشود مسئله دویم اگر کسی دامی یا تله یا آنچه صید
کردن بان ممکن باشد در جائی نهد و در وی صیدی
افتد ملک او شود و اگر دیگری در و تصرف کند
غاصب بود ملک او نشود مسئله سیوم اگر
کسی صیدی را بگیرد و بعد از ان رها کند از ملکیت
او بیرون نرود و همچنان ملک او باشد و بعضی
از متاخرین تفصیلی کرده اند و گفتند اگر ان صید
وحشی و سرکش شده باشد از ملکیت او بیرون رود

وتحقیق آنست که اگر از وقطع نظر نکرده باشد از ملکیت
او بیرون نرود و تصرف در و مباح نباشد مسئله
چهارم اگر کسی صیدی را مجروح سازد و چنان نشود
که گرفتن و کشتن آن باسانی میسر باشد و بعد از آن
دیگری او را مجروح سازد و چنان شود که گرفتن
و کشتن آن باسانی میسر باشد ملک دومین باشد
و اولین را در آن هیچ حقی نباشد مسئله پنجم
اگر صیدی را دو کس یکبار تیر زنند و تیر یکی کارگر
باشد و تیر دیگری کارگر نباشد ملک آنکس بود که
تیر او کارگر باشد و اگر تیر هر دو کارگر باشد یا تیر هیچ کدام
تنها کارگر نباشد لیکن تیر هر دو باهم کارگر باشد هر
یکی را از آن صید نیمی بود و اگر یقین دانند که تیر یکی
کارگر بوده و شک در تیر دیگری بوده که کارگر است
یا نه اول را نیمه دهند و آن نیمه دیگر موقوف بر تصالح است
مسئله ششم اگر کسی صیدی را زخمی زنند و چنان

کرده باشد تصرف در و مباح باشد و اگر قطع نظر کرده باشد صح

نیمی دهند

شود

شود که کرفتن و کشتن آن باسانی میسر باشد ملک
او شود و اکر با وجود آن اینحال حیات او مستقر باشد
و دیکری اورا زخمی زند و هلاک شود حرام بود زیرا که
ذبح او درین حالت واجب شود و کشتن ان بتیر
یا بشمشیر جائز نبود و ضامن قیمت آن باشد زیرا انکه
ملک غیر را ضایع کرده است بلی اکر آن زخم اتفاقا
در محل ذبح واقع شود و جمیع شرائط معتبره در ذبح محقق
شود حلال بود و ان هنکام ضامن قیمت آن نباشد
مسئله هفتم اکر کسی صیدی را زخمی زند که کرفتن
و کشتن آن باسانی میسر باشد و بعد ازان دیکری
اورا زخمی زند و حال مشتبه شود که زخم اول را
کدامین زده است آن صید بان صفت ملک هردو
باشد و احتمال قرعه نیز دارد و قرعه بنام هر که
براید ملک او بود مسئله هشتم اکر کبوتری یا قمری
در خانه کسی آشیان سازد ملک او نشود و اکر دیکری

او را بکیرد ملک او وهمچنین حال اکر ماهی از آب بجهد و
در کشتی کسی افتد و انرا دیکری بکیرد مسئله نهم اکر
کسی خانه بنا کند بان قصد که کبوتر در و آشیان
کند یا کشتی بسازد که ماهی در افتد و بعضی کفتند
هر کبوتری که در آن خانه آشیان کند و هر ماهی
که در ان کشتی افتد ملک صاحب آن خانه و کشتی
باشد و بعضی دیکر کفتند که ملک ایشان نشود
و هر کسی که آنها را بکیرد ملک او شود و کثیری از
علماء ما رضوان الله تعالی عنهم تقویت قول اول
کردند و شیخ جمال الدین حسن بن مطهر قدس الله
روحه در قواعد حکم جزم کرده که هر کبوتری که در آن
خانه آشیان کند و هر ماهی که در ان کشتی افتد ملک
صاحب آنخانه و کشتی باشد مسئله دهم اکر کبوتری
از برجی برجی دیکر رود و صاحب آن برج انرا بکیرد
ملک او نشود و همچنان ملک صاحب برج اول

باشد

باشد واکر با وجود علم بملکیت صاحب برج اوّل
دخل کند در وی و تصرف بفروختن یا کشتن کند
غاصب و کنهکار باشد مسئله یازدهم اکر کسی صید را
در خانه کند و در آنخانه ببندد یا او را در جای تنک
در آورده و راه بروی بکیرد ملک او نشود و چون او را
بکیرد ملک او شود و بعضی از علمای ما رضوان الله
تعالی عنهم کفتند که ملک او نشود والله تعالی اعلم
مسئله دوازدهم اکر صیدی بر هر یک از پا و بال
ممتنع و سرکش باشد همچو کبک و دراج و یکی از
او را بشکند نیمی ملک آنکس بود که بال او را شکسته
باشد و نیمه دیکر ملک آنکس بود که پای او را شکسته
باشد و بعضی کفتند مجموع آن صید ملک دومین
باشد زیرا که بسبب فعل او امتناع و سرکشی از وزائل
شده است و شیخ ابو القاسم قدس الله روحه
در شرائع تقویت قول اول کرده است مسئله سیزدهم

و بعد از آن دیگری پای او را بشکند

اگر صیدی در دامی یا در تله افتد و دام و تله را
بردارد و ببرد اگر با وجود این حال گرفتن و کشتن آن
باسانی میسر نشود ملک صاحب دام و تله نباشد
و هر کس که او را بگیرد ملک او شود مسئله چهاردهم
اگر کسی در کشتی چراغ روشن کند یا جرسی بجنباند
و بدین سبب ماهی در کشتی افتد بعضی گفته‌اند که
ملک او شود و بعضی دیگر گفته‌اند که ملک او نشود
هر که او را بگیرد ملک او بود و بعضی از محققین
علماء ما رضوان الله عنهم گفته‌اند که سخن اول
اوجه است مسئله پانزدهم اگر کسی ماهی را از آب
بیرون آورد و پاره از وجدا کند آن پاره ملک
او بود خواه آن ماهی در آب افتد و زنده بماند و
خواه بمیرد مسئله شانزدهم اگر کسی بر لب آبی
یا کشتی نشسته باشد و ماهی از آب بجهد و بدامن
او افتد ملک او شود مسئله هفدهم اگر کسی ماهی را در آب

بیرا

بتیر یا نیزه یا بجنکالی یا بچوبی بزنند و چنان
شود که گرفتن و بیرون آوردن از آب میسر
باسانی شود ملک او شود و اگر دیگری او را از آب
بیرون آورد ملک او نشود و اگر چنان نشود که
گرفتن و بیرون آوردن او از آب باسانی میسر
باشد هر که او را بگیرد و از آب بیرون آورد ملک
او شود والله اعلم باب سیوم سیوم
در بیان تزکیه حیواناتی که رام بود و آن مشتمل
بر مقدمه و سه فصل است مقدمه بدانکه حیوان
یا رام است یا غیر رام و مراد از حیوان رام آنست که
گرفتن و کشتن آن باسانی میسر باشد خواه در اصل
خلقت رام همچو گوسفند و گاو و ماکیان و خواه در
اصل خلقت رام نباشد همچو گاو کوهی و دراج و
کبک که در اصل خلقت رام نیستند لیکن بسبب
اسباب کاهی رام میشوند و تزکیه حیوان غیر رام

در باب صید مذکور شد و مقصود درین باب تذکیه
حیوان راست چنانچه بتفصیل مذکور خواهد
شد ان شاء الله تعالی فصل اول در بیان تزکیه
حیوان راست و آن بذبح یا بنحر است و تزکیه اکثر
حیوانات بذبحست و شرایط آن دو است اول انکه
مذبوح شرعا قابل تزکیه باشد خواه ماکول اللحم
باشد همچو گاو و گوسفند و شتر و خواه ماکول
اللحم نباشد همچو شیر و پلنگ و خرگوش و روباه
و فایده ذبح در ماکول اللحم صحت خوردن و بقای
طهارت گوشت و پوست اوست بعد از ذبح و در
غیر ماکول اللحم بقای طهارت گوشت و پوست
اوست بعد از ذبح و در انکه مسوخات قابل تزکیه اند
یا قابل تزکیه نیستند دو قولست و اقوی نزد محققین
متاخرین است که همچو پیل و کرک و خرس و میمون
قابل تزکیه اند و در حشرات که همچو مار و موش و سوسمار

ورا سو باشند نیز دو قولست یکی انکه قابل تزکیه اند
و دیکر انکه قابل نیستند و حضرت شیخ جمال الدین
مطهر قدس الله روحه در قواعد کفته که اقرب
آن است که قابل تزکیه نیستند و جمیع علماء ما
رضوان الله تعالی عنهم کفته اند که حیوان نجس العین
همچو سک و خوک قابل تزکیه نیستند و پوست
اکر هفتاد هزار سال بشویند و دباغت کنند پاک
نمیشود دوم انکه ذابح واجبست که مسلمان باشد یا
در حکم مسلمان همچو طفل ممیز از اطفال مسلمانان و
انکه دیوانه و مست لا یعقل نباشد و از انچه کفتیم لازم
می آید که ذبیحه طفل غیر ممیز و دیوانه و مست لا یعقل حرام بود زیرا که
قصد ذبح و تسمیه ایشان در نظر شارع معتبر نیست
و همچنین لازم می آید که ذبیحه کافر بت پرست و جهود
و ترسا و ناصبی و نصیری و منکر یکی از ضروریات
دین حرام باشد بسبب انکه اینها همه کافرند و اکر چه بعضی

انشاء الله
بار

انیها اظهار مسلمانی کنند و بعضی از فقهاء رضوان
الله عنهم گفتند که ذبیحه جهود و ترسا حلالست
و این قول ضعیفست و معمول نیست و بعضی دیگر
گفتند که ذبیحه مخالف غیر ناصبی حرامست و اصح نزد
ایشان آنست که ذبیحه او حلالست و ذبیحه خنثی
و زن و مردی که او را سنت نکردند و جنب و حائض
باتفاق علماء رضوان الله تعالی عنهم حلالست
مسئله سیوم آنکه در حالت قدرت و اختیار
واجبست که آلت ذبح از آهن باشد مثل کارد و خنجر
و استره و اگر بذبح حیوانی مضطر شوند بسبب
آنکه بیم موت و فوت آن باشد یا احتیاج تمام
بگوشت آن افتد و بدست آوردن آلتی که از
آهن باشد متعذر بود جائز است که از شیشه
یا نی شکسته کوچک تیز کرده ذبح کنند و اگر
بدست آوردن آنها نیز متعذر باشد بعضی از

علمای ما رضوان الله تعالی عنهم کفتند که
جائز است که بناخن و دندان از ذبح کنند خواه
آن دندانها بهم دیکر متصل باشند وخواه
منفصل و بعضی دیکر کفتند که مطلقا جائز
نیست و صاحب دروس قدس الله روحه کفته
که قول اول اقوی است مسئله چهارم تسمیه است
یعنی نام خدای تعالی بردن بوجه تعظیم وصورتش
بسم الله یا الله اکبر یا سبحان الله است واکر کسی الله
تنها کوید شیخ ابی عبد الله شهید قدس الله روحه
در دروس کفته که اقرب عدم اجزا است واکر
کسی اللهم اغفر لی یا اللهم صل علی محمد و آله کوید
شیخ مغفور در کتاب مذکور کفته که اقرب
عدم اجزا است واکر کسی باسم محمد یا باسم الله ومحمد
کوید مجزی نباشد واکر ذابح لال باشد زبان را در دهن
بجنباند ومعنی قصد ذبح کند یعنی تصور تسمیه

را بخاطر بگذرانند واگر کسی بغیر عربی نام خدای تعالی

برد مثل آنکه بنام خدا یا بزرگست اکثر علماء محققین

ما رضوان الله تعالی عنهم حکم بصحت و اجزاء آن

کردند واگر کسی معتقد وجوب تسمیه باشد وانرا

عمداً ترك کند آن ذبیحه حرام بود واگر ناسیاً باشد

حلال بود مسئله پنجم استقبال قبله است بمحل

ذبح بوجهی که اگر گوسفندی یا گاوی را بکشند

پشت کارد بجانب قبله باشد واگر شتر را بکشند

سر دسته کارد یا خنجر بجانب قبله باشد و هرگاه

باختیار ترك این شرط کنند آن ذبیحه حرام

بود واگر از روی نسیان یا اضطرار باشد

حلال بود و همچنین است حال اگر بسبب عدم

علم بقبله باشد مسئله ششم بریدن اعضاء

اربعه است از گلو و آن مریست که مجرای اکول

و مشروبست و حلقوم و دیگری از جانب چپ

و حلقوم که مجری نفس است

ندو شاه رك یکی از جانب راست

او

او واقع است هرگاه که یکی از این چهار عضو یا اینکه
اندکی نماند با وجود امکان بریدن آن
ذبیحه حرام بود اگرچه ظاهر کلام شیخ ابی جعفر
طوسی رحمة الله علیه در کتاب خلاف چنین
مفهوم میشود که بریدن حلقوم تنها کافیست
و این سخن خلاف ظاهر است مسئله هفتم قصد
ذبح است پس اگر کارد از دست کسی بیفتد و
اتفاقا ذبح حیوانی واقع شود و او را بکشد بی
آنکه قصد ذبح کرده باشد حرام بود مسئله هشتم
مردن مذبوح است بسبب ذبح پس اگر کسی شروع
در ذبح کند و هم در این حالت دیگری شکم او را
پاره کند و آنچه در شکم او است بیرون آورد یا او را
از میان بشمشیر دو نیم کنند و بدین سبب مرد آن حرام
بود مسئله نهم آنکه مذبوح بعد از ذبح حرکت کند
یا باعتدال خون از و بیرون آید پس اگر یکی از این دو

وصف تحقق نشود حرام بود و بعضی گفتند که
تحقیق واجتماع این دو وصف واجب است و تحقیق
یکی ازین دو کافیست در حلیت مذبوح نیست
واصح آنست که تحقیق یکی ازین دو کافیست واجتماع
هر دو باهم لازم نیست مسئله دهم تتابع
قطع اعضاء اربعه است پس اگر بعضی ازین اعضا
قطع کنند وبعد از اندک زمانی یا در حال استقرار
حیات او قطع باقی اعضا کنند آن حلال بود والا
حرام بود و بعضی گفتند اگر در حال عدم استقرار
حیات او قطع آن باقی اعضا کنند آن حلال بود و
شیخ عبدالله شهید قدس الله روحه گفته که اقرب
آن است که مذبوح بدین کیفیت حرام بود زیرا که
قطع بعضی از اعضا محلل نیست وذبح آن در حالت
عدم استقرار حیات او بحکم ذبح مرده دارد والا
وآن مخصوص بشتر است وآن بدو طریق منظور است

یکی

یکی آنکه او را بخوابانند بوجهی که روی سینه او بجانب
قبله باشد و کفهای دستش را بزیر بغلش
برند و آنگاه هر یک از دستهای او را از
زانو تا بسینه بربندد و بکاردی یا خنجری در
گوئی که در سینه اوست بزنند و بگذارند تا
بمیرد دوم آنکه او را بپای دارند بوجهی که روی
سینه او بجانب قبله باشد و هر دو دستش را
بهمدیگر نزدیک کنند و بربندند یا یک دست
او را از زمین بردارند و از زانو تا بسینه بربندند
چنانکه بدو پا و یک دست ایستاده باشد آنگاه در
گوئی که در سینه اوست بکاردی یا خنجری
زنند و بگذارند تا بمیرد و پوشیده نماند که بیشتر
شرائط ذبح در نحر نیز معتبر است مثل قابلیت
محل و اسلام ناحر و تسمیه و آهنی بودن آلت
نحر در حالت اختیار و استقبال قبله و قصد

نحر و عروق خون بسبب نحر و حرکت آن با خروج خون
معتدل **فصل** دویم در بیان مسائلی که بذبح و
نحر متعلقست و آن دوازده مسئله است **مسئله**
اول انکه تزکیه بچه که در شکم باشد بیقین تزکیه
مادر اوست بدو شرط اول انکه خلقت او تمام باشد
و تمامی خلقت او بانست که موی و پشم برو پیدا
کند دوم انکه روح باو تعلق نکرفته باشد پس اکر
خلقت او تمام نشده باشد حرام بود و اکر روح تعلق
باو کرفته باشد ذبح آن واجب بود و چون ذبح آن
نکنند حرام بود و بعضی کفتند اکر بعد از ذبح ماده
فاصله شکم او را پاره کنند و بچه او را بیرون آورند
در زمان حیات او [illegible] نمایش ذبح آن نداشته باشد
و آن را ذبح نکنند و بمیرد حرام بود و شیخ ابی عبد الله شهید
قدس الله روحه در دروس اعتبار شرط دوم نکرده و کفتند
تزکیه بچه بغیر تزکیه مادر اوست چون خلقت او تمام

و بمیرد حلال بود و اکر کنجایش ذبح داشته

شود

شده باشد خواه روح با و تعلق گرفته وخواه نگرفته
باشد واگر زنده از شکم مادر بیرون آید و زمان
حیات او گنجائش ذبح آن داشته باشد ذبح او واجب
بود واگر او را ذبح نکنند حرام بود واگر زمان حیات
او گنجائش آن نداشته باشد اگر حیات او غیر مستقر
بود حلال بود واگر حیات او مستقر بود در دو وجه
است یکی حلیت بسبب آنکه چون زمان حیات
او گنجائش ذبح او ندارد در حکم انست او غیر مستقر
بود دوم حرمت بسبب آنکه اصحاب ما رضوان
الله تعالی عنهم مطلقا گفته اند که چون بچه زنده
از شکم مادر بیرون آید ذبح آن واجب بود اگر بعد
از ذبح بیقین دا[illegible]کہ حیات او غیر مستقر بود
ان حرام بود واگر حال مشتبه شود وبعد از
ذبح نیز بدانند که حرکت دال بر حیات او کرده یا
خون معتدل از و روان شود وصاحب شرائع

قدس الله روحه کفته که وجه تغلیب حرمت
اواست بر حلیت دوم آنکه در حالت ذبح پاره
کوشت از مذبوح جدا کنند آن نجس و حرام بود
واکر بعد از ذبح باشد پاک و حلال بود وبعضی
کفتند که اکر بعد از ذبح و پیش از هلاک شدن ذبیحه
بواسطه مفارقت روح باشد آن نجس و حرام
بود و این قول ضعیف است واکر حال مشتبه شود
که آن پاره کردن در حالت ذبح یا بعد از ذبح بود احوط
تغلیب حرمت اوست بر حلیت چنانچه در مسئله
سابق مسئله سیوم هر حیوانی که ذبح یا نحر
بوجهی که مذکور شد متعذر باشد بسبب آنکه
وحشی و سرکش شده باشد یا در چاهی افتاده باشد
و او را درین حالت بنیزه یا بشمشیر مجروح سازند
و هلاک شود حلال بود وخواه آن جراحت در
محل ذبح واقع شود وخواه در غیر محل ذبح باشد

مسئله

مسئله چهارم جائز است که دو شخص یک گاو

را مثلا ذبح کنند و این بدو طریق متصور است

اول آنکه شخصی بعضی از اعضاء اربعه او را قطع

کند و دیگری م بعد از بی فاصلهٔ آن باقی اعضا

قطع کند یکی اگر فاصله در میان در آید چندانکه حیات

او غیر مستقر باشد آن جائز نبود و ذبیحه درین حالت

حرام بود مسئله پنجم گوسفندی را مثلا بعد از قطع

اعضاء اربعه او بی فاصل از تن جدا کنند اگر این فعل

حرام بود و بعضی گفتند که آن ذبیحه نیز حرام بود و اگر

بسبب تیزی کارد یا سهو یا نسیان باشد آن فعل

و ذبیحه بی خلاف حلال باشد مسئله ششم

اگر گوسفندی را از قفا سر ببرند و اگر پیش از آنکه

حیات او غیر مستقر شود اعضاء اربعهٔ او را قطع

کنند حلال بود و اگر بعد از آنکه حیات او غیر مستقر

شود قطع کنند حرام بود و اگر حال مشتبه شود و

درین حالت بعضی دیگر را قطع کند
دوم آنکه بعضی از اعضای اربعه او را
قطع کند و دیگری ۱۲

معلوم نباشد که آن قطع در حال استقرار حیات یا در حال
عدم استقرار حیات او بود محل تردد و اشتباه است
زیرا که استصحاب بقای حیاتش از اقتضای حرمت
انمیکند و طریق احتیاط آنست که در چنین حالت
از خوردن گوشت اینچنین ذبیحه اجتناب کند
والله تعالی اعلم مسئله هفتم مستحب است
که اگر ذبیحه گوسفند یا بز باشد که دو دست و یک
پای او را ببندند و یک پای او را گشاده بگذارند
وانکه پشم و موی او را بدست گیرند و اگر گاو و یا گاو
میش باشد چهار دست و پای او را بر یکدیگر
به بندند و دم او را گشاده بگذارند و اگر از جنس
طیور باشد او را بعد از ذبح بگذارند تا بطپید و دست
پای بزنند مسئله هشتم حرامست پوست
کندن ذبیحه پیش از خنک شدن او و بسبب مفارقت
روح و شیخ ابی جعفر طوسی رحمة الله علیه گفته که آن

ذبح

ذبیحه نیز حرام بود و حضرت شیخ ابو القاسم در شرایع
و شیخ جمال الدین در قواعد گفتند که این فعل
مکروه هست مسئله نهم مکروه هست که کارد
را در کردن ذبیحه از بالا از بالای اعضای اربعه
فرو برند آنگاه کارد بگردانند و قطع اعضا کنند
و بعضی از علمای ما رضوان الله عنهم گفتند
که این فعل حرامست مسئله دهم ذبح حیوانات
در شب و روز جمعه پیش از زمان مکروه هست
مگر آنکه ضرورتی واقع شود و همچنین مکروه هست
که حیوانی را در برابر حیوانی دیگر مسئله یازدهم
هر گوشتی که در بازار مسلمانان میفروشند
حلالست و تفحص از حال آن واجب نیست بلکه
مستحب نیز نباشد بلی اگر یابد گوشتی یا گوسفند
کشته در بازاری یا در راهی انداخته باشند خوردن
آن حرام بود الا بعد از علم بحلالی او فصل سیوم

در بیان آنکه از ذبیحه حرام و حلال و مکروه و غیر مکروه
چیست بدانکه علماء ما رضوان الله تعالی عنهم اتفاق
کردند که حرامست از ذبیحه همچو گوسفند یا گاو خونی
که بعد از ذبح از محل ذبح بیرون آید و سپرز و قضیب
و خصیتان و سرگینی که در شکنبه و روده می باشد
اختلاف کرده‌اند و در حرمت مثانه که آن جای بولست
و فرج و زهره و سیاهی چشم و مغز حرام و آن
مغزیست سفید که در میان مهره پشت و گردن می
باشد و دو رگ زرد که از گردن تا دم رفتست و ذات
الاشاجع و آن اصول انگشتها است که متصل بظاهر
کف دست او است و غدهها که بفارسی سهی و شبل
گویند و مهره مغز سر و آن چیزیست مانند نخودی
که در میان مغز سر می باشد و حضرت شیخ جمال الدین
بن مطهر حلی قدس الله روحه در قواعد حکم بحرمت
اینها کردند و ظاهر عبارت شیخ ابی عبدالله شهید

قدس الله روحه در رد روسی نیز مشعر بحرمت او است
وکرده وکوشتهای دل و رک و پی مکروهند و هرچه
غیر اینها باشد حلال بود و غیر مکروه و اکرچه استخوان
یا خونی بود که درمیان دل و جکر می باشد خاتمه
در بیان آنکه حیوانات حرام در حالت اضطرار بر مضطر
مباح میشوند بدانکه آنچه پیش ازین مذکور شد از حلالی
و حرامی حیوانات مخصوص بحال اختیار است اما در حالت
اضطرار جمیع حیوانات حرام حتی سک و خوک بر مضطر
مباح میشوند و تحقیق این کلام اقتضاء از حال مضطر
و قدر و جنس آنچه بر مضطر مباح میشوند میکند
مطلب اول مضطر آنست که اکر تناول
آنچه باو مضطر شده است نکند خوف و بیم فوت
و تلف یا مرض داشته باشد یا بیم ماندن از همراهان
بسبب ضعف با وجود احتیاج بهمراهی ایشان یا بیم
عجز از سواری با وجود احتیاج بان و در بیم اشتداد

وعرض ودشواری علاج دو قولست یکی آنکه موجب
اضطرارند دوم آنکه موجب اضطرار نیستند ومختار
شیخ جمال الدین بن مطهر حلی قدس الله روحه در
قواعد گفته که اقرب آنست که موجب اضطرارند
وچون کسی بسبب یکی ازین امور مضطر شود خواه
در حضر باشد وخواه در سفر مباحست بلکه واجب
میشود بر وی تناول حرامی که دفع اضطرار بآن میشود
اگر خارج بر امام عادل یا قاطع الطریق نباشد بتفصیلی
که بعد ازین مذکور خواهد شد ودر مباح شدن
محرمات بر مضطری که عاصی در سفر باشد دو
قولست یکی اباحت دویم عدم اباحت وبیشتر علماء ما
رضوان الله تعالی عنهم برآنند که تا ازان معصیت
توبه نمیکند بر وی محرمات در حالت اضطرار مباح
نمیشود ودر توشه برداشتن از محرمات دو قولست
یکی جواز توشه برداشتن ودیگری عدم جواز حضرت

شیخ جمال

شیخ جمال الدین مطهر حلی قدس الله روحه در قواعد
گفته که اقرب جواز توشه برداشتن است اگر بدن
حالت مضطر دیگر باو رسد و خود مضطر و محتاج
بان نباشد ان گوشت حرام را باو دهد و قیمتی و
عوضی از بستاند حرام بود مطلب دوم بدانکه
بر مضطر خوردن آنمقدار مباحست که زنده بماند
و از گرسنگی هلاک نشود خواه سیر نشود خواه سیر شود
و اگر بسیر خوردن محتاج شود تا از رفیقان نماند
با وجود احتیاج بان سیر خوردن واجب شود و فعل
که آن حرام را برای حفظ نفس بخورد و اگر از برای تلذذ
یا غرضی دیگر غیر حفظ نفس بخورد حرام بود مطلب
سیوم در بیان جنس محرمی که بر مضطر مباح
میشوند بدانکه جمیع محرمات بر مضطر مباح میشوند
الا انچه مودی بقتل معصوم الدم باشد یعنی کسی که بحسب
شرع شریف قتل او مباح نباشد و اگر مضطر گو سفند

برفاقت ایشان تا بایشان
برسد با وجود احتیاج ۱۲

مرده مثلا و روباه مرده یابد اولی انست که گوشت
گوسفند مرده را بخورد و اگر ماکول اللحم مرده بجو
آهو و غیر ماکول اللحم زنده و بجو روباه یابد
غیر ماکول اللحم را بکشد و بخورد و اگر هیچ چیز بدست
او نیاید جائز آنست که از گوشت ران خود ببرد و
بخورد جائز نیست شرعا که از ران دیگری که شرعا قتل
او مباح نباشد ببرد و بخورد و اگر کسی را یابد که بحسب
شرع قتل او مباح باشد انگوشت او تناول کند
خواه کافر اصلی باشد خواه مرتد و اگر جهودی یا
ترسائی را یابد و دیگری را که سب پیغمبر صلی الله
علیه و سلم یا سب یکی از ائمه جمله معصومین صلوات
الله علیهم کرده باشد خوردن گوشت سب کننده
اولی باشد انگوشت جهود و ترسا و اگر چیزی را
که بحسب اصل شرع حلال بوده یابد و صاحب ان
غائب باشد بقدر ضرورت از او بخورد و ضامن

قیمت آن باشد واکر صاحب آن حاضر باشد و بخشد
فهو المطلوب واکر نه بخشد و بفروشد و قادر بر
خریدن آن باشد بخرد و بخورد واکر نبخشد و نفروشد
و یا بفروشد و قادر بر خریدن آن نباشد از و بزور
بستاند بقدر ضرورت بخورد واکر کار بمدافعه
و قتال کشد و صاحب آن چیز کشته شود بر مضطر
هیچ هیچ کناهی و جرمی نباشد و بالجمله عیاذا بالله اکر
کسی مضطر شود جمیع محرمات بر و مباح میشوند
بلکه خوردن انها برای حفظ نفس بر و واجب میشود
والله تعالی اعلم ٥ تمت هذه الرسالة بید البحیف عفی الله عنه

[illegible]

